

پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی^۱

سرور میرهاشمی
پژوهشگر

چکیده

زندگی موهبت الهی است که با نفخ روح آغاز می‌شود و با خروج روح از بدن پایان می‌پذیرد. از این نعمت خداوند تمام مخلوقات خداوند به یک نسبت برخوردارند.

مرگ مغزی از جمله مسائلی است که امروزه در جامعه پزشکی و بخصوص در فقه اسلامی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. به لحاظ برخورداری از تکنولوژی پیشرفته در دانش پزشکی برای بشر این امکان فراهم شده است که اندام‌های بدن اشخاصی را که دچار مرگ مغزی شده‌اند، قبل از بروز علائم عرفی مرگ از بدن آنها جدا و به بدن بیماران نیازمند پیوند بزنند. صرف‌نظر از مشکل تعریف مرگ مغزی در علم پزشکی، این سؤال برای فقیهان به وجود آمده است که کسانی که دچار مرگ مغزی شده‌اند، از جهت احکام فقهی ملحق به مردگان هستند یا در حکم افراد زنده به شمار می‌آیند؟

مقاله حاضر مرگ مغزی، مرگ و زندگی، مرگ از نظر قرآن و روایات و مرگ از نظر علمی - پزشکی و عرفی را بررسی می‌کند و ضمن پاسخ به سؤال مطرح شده بالا می‌گوید که اکنون در ایران با این مسأله از نظر قانونی و شرعی چه برخوردی می‌شود.

واژگان کلیدی

مرگ، زندگی، روح، قلب، مغز، پیوند اعضا

امروزه در پزشکی ثابت شده است که توقف قلب یا تنفس پایان زندگی نیست؛ بلکه تنها می‌تواند از علائم قریب‌الوقوع بودن مرگ به حساب آید و انسان زنده است تا زمانی که سلول‌های مغز او زنده است؛ هر چند ضربان قلب و تنفس او متوقف شده باشد. زمانی که سلول‌های مغز انسان بمیرد، انسان مرده محسوب می‌شود؛ گرچه ضربان قلب و تنفس او به وسیله وسایل فنی پزشکی ادامه داشته باشد. به همین دلیل کوشش پزشکان در این اواخر بر آن بوده است که فروغ مختصر حیات را در فردی که مغز او از کار افتاده شعله‌ور نگه‌دارند. همین امر عامل ایجاد علم رانیماسیون و اتاق‌های مراقبت سنگین مثل بخش مراقبت‌های پزشکی^۲ بخش مراقبت‌های قلبی^۳ و بخش مراقبت‌های شدید پزشکی^۴ شده است. با کمک این علم و استفاده از وسایل پیشرفته پزشکی

۱- کار ارزیابی این مقاله در تاریخ ۸۶/۲/۱۷ آغاز و در تاریخ ۸۶/۲/۶ به اتمام رسید.

2 - MCU

3 - CCU

4 - ICU

مثل تنفس مصنوعی و شوک‌های الکتریکی، پزشکان تلاش می‌کنند تا با به کارانداختن قلب و دستگاه تنفسی کسانی که دچار عارضه مغزی شده‌اند ولی از نظر قلب زنده‌اند، فرصت جدا کردن اعضای سالم ایشان و پیوند زدن آنها به افراد نیازمند را فراهم آورند تا جان نیازمندان به اعضا را از مرگ نجات دهند.

تاریخچه بحث مرگ مغزی

در اواخر دهه ۱۹۵۰ متخصصان اعصاب اروپایی به حالتی از اغما توجه کردند که در آن مغز دچار آسیب غیرقابل برگشت شده بود و به رغم آن که فعالیت تنفسی به وسیله روش‌های مصنوعی ادامه داشت، فعالیت مغز بیمار به طور کامل متوقف شده بود. مولارت^۱ و گولون^۲ به این حالت یک مرحله بالاتر از اغما اطلاق کردند. این تفکر که این بیماران با مرگ مغزی مرده هستند و مرگ مغزی ممکن است مقدم بر توقف کامل قلب رخ دهد، مسائل مهمی در عرصه اخلاق پزشکی، حقوق و هم‌چنین پزشکی ایجاد کرد. به این معنی که در صورت اعتقاد به مرگ مغزی پزشکان می‌توانستند بیمار را از دستگاه محافظتی جدا کنند و از اعضای زنده بیمار از جمله قلب، کلیه‌ها و کبد استفاده نمایند.

مهم‌ترین ملاحظات در تشخیص مرگ مغزی عبارت است از:

- ۱- عدم فعالیت مغز
- ۲- فقدان فعالیت‌های ساقه مغز از جمله تنفس خود به خود
- ۳- غیرقابل برگشت بودن وضعیت بیمار

موت و حیات از نظر لغوی

در کتب لغت حیات و موت را به صورت نقیض یکدیگر تعریف کرده‌اند که نه با هم جمع می‌شوند و نه می‌توان هر دو را نفی کرد (ابن منظور، ۱۴۰۵ هـ، ذیل واژه‌ها). «معجم متن اللغة» حیات را به صورت قوه نمو، حسن عقل و شعور معرفی کرده است (رضا احمد، ۱۳۸۰ هـ، ذیل واژه‌ها). موت را نابود شدن قوه نامیه یعنی نیروی رشد و نمو دهنده در حیوان و نبات دانسته است که معنای عام و فراگیر آن شامل زوال قوه حسیه و عاقله هم می‌شوند (همو).

مؤلف «مجمع البحرین» حیات را حرکت و موت را سکون می‌داند که حیات جسد هم به واسطه روح است (طریحی، ۱۳۹۵ هـ، ج ۱، ص ۱۱۳، ذیل واژه حیاة)، در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» برای حیات وجوه مختلفی آورده است؛ از جمله نیروی رشد و نمو در گیاه و حیوان، نیروی احساس در حیوان، قوه عاقله و غیره. موت را هم بر اساس وجوه مختلف حیات دارای انواعی دانسته است؛ به ازای قوه نامیه موجود در انسان، حیوان و نبات، زوال قوه حسیه و زوال قوه عاقله که منظور جهالت است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶، ص ۴۹۷).

در لغت نامه فارسی دهخدا موت، صفت وجودی خلقت و ضد حیات است. مردن، پرواز کردن روح و قالب تهی کردن معنا شده است و مرگ به عنوان باطل شدن قوه حیوانی و حرارت غریزی معرفی شده است (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل واژه‌ها). با عنایت به کتب لغت می‌توان دریافت که اولاً - موت و حیات از جمله مفاهیمی هستند که با توجه به خاصیت متناقض نسبت به یکدیگر تعریف

1-Mollaret

2-Goullon

شده‌اند. مانند روشنائی و تاریکی؛ ثانیاً - موت به حالتی اطلاق شده است که قوای نامیه و آنچه باعث تحریک و رشد نشاط است، به صورت دایم نابود شود که از آن قوا با عنوان حرارت غریزی یاد کرده‌اند؛ ثالثاً - با توجه به تعابیری که از موت و حیات شده، نبود آثار حیات دال بر وقوع مرگ و صدق عنوان موت است (پور جوهری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۱)، مرگ و زندگی دو امر وجودی هستند که نسبت میان آنها تضاد است. جنبه وجودی مرگ را می‌توان از آیه شریفه **«الذی خلق الموت والحیاه» (ملک، ۲)** به دست آورد؛ زیرا خلق و آفرینش عملی است خارجی که خدای متعال آن را درباره مرگ به کاربرده است. گرچه برخی معتقدند مرگ امری عدمی و حیات پدیده‌ای وجودی است و نسبت میان آنها تناقض است. به هر حال، چه بگوییم که نسبت میان مرگ و زندگی تناقض است، به این معنا که مرگ عدم حیات است و چه بگوییم مرگ و زندگی دو امر وجودی هستند، مسلماً میان آنها حد فاصلی وجود ندارد و از قبیل «ضدین لاثالث لهما» هستند (نظری توکل، ۱۳۸۳، ص ۹۱).

حیات و ممات از نظر قرآن کریم و روایات

قرآن کریم در آیات بسیاری از دو پدیده حیات و مرگ که عجیب‌ترین پدیده‌های عالم آفرینش هستند، سخن به میان آورده است از جمله اینکه حیات و مرگ به دست خداست **«الذی خلق الموت و الحیوه» (ملک، ۲)** و اوست که جان می‌دهد و جان می‌گیرد **«ربی الذی یحیی و یمیت» (بقره، ۲۵۸)**. مرگ از نظر قرآن کریم امری وجودی و عبور و انتقال از جهانی به جهان دیگر است؛ لذا در بسیاری از آیات قرآن از مرگ تعبیر به «توفی» شده که به معنی باز گرفتن و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است؛ روحی که اساسی‌ترین بخش وجود انسان را تشکیل می‌دهد و شخصیت واقعی انسان محسوب می‌شود. هم چنین گاهی واژه موت و حیات در بعضی آیات در مقابل هم آورده شده است،

مانند **«الذی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم احسن عملاً» (ملک، ۲)**
«کنتم امواتاً فا حیاکم ثم یمیتکم» (بقره، ۲۸)، **«والله یحیی و یمیت» (آل عمران، ۱۵۶)**.

این آیات نشان می‌دهد مسأله موت از جمله مفاهیمی است که در برابر معنای حیات و مصادیق آن معنا و تصور می‌شود.

آیات مربوط به موت را در قرآن کریم از ابعاد مختلفی می‌توان بررسی کرد؛ ولی آنچه مطلوب بحث است، چگونگی وقوع مرگ آدمی و زمان مرگ اوست. لذا جهت بیان و معرفی ماهیت و حقیقت مرگ از دیدگاه قرآن کریم به ذکر آیاتی می‌پردازیم؛ مثل آیات (انعام، ۶۱ و ۹۳؛ انفال، ۵۰؛ سجد، ۱۱؛ زمر، ۴۲؛ احزاب، ۱۹؛ واقعه، ۱۳-۱۷؛ قیامه، ۲۶-۳۰؛ عنکبوت، ۵۷؛ فجر، ۲۷).

در این آیات به نکاتی چند در خصوص چگونگی وقوع مرگ اشاره شده است؛ نظیر مسأله نفس یا روح و خروج آن از بدن، متوکلان مرگ، رابطه مرگ و خواب، حالت ظالمان هنگام مرگ، برخی حالات و نشانه‌های مرگ و... با دقت در این آیات روشن می‌شود که از مفهوم موت و حقیقت مرگ در قرآن کریم با عنوان «توفی» یاد شده است و آن عبارت است از اخذ نام، قبض و گرفتن کامل روح یا نفس از بدن به طوری که ارسال و بازگشت مجدد روح به بدن یا تن آدمی وجود نداشته باشد. لذا مرگ هنگامی به وقوع می‌پیوندد که مفارقت و جدایی روح یا

نفس از بدن به نحو بازگشت ناپذیر و دایم رخ دهد؛ بدین معنا که برای همیشه اتصال روح با بدن که به صورت تدبیر و تصرف روح در بدن بوده است، قطع شود. نشانه این انقطاع کامل و دایم، نبود حیات و آثار آن خواهد بود که در چنین حالتی آنچه می‌میرد و مضمحل و فانی می‌شود بدن یا تن است (طباطبایی، ۱۳۹۰ هـ، ج ۱۴، ص ۲۱۶). لکن لحظه انقطاع کامل روح از بدن جزء امور غیر محسوس و غیر منصوص است و از آیات قرآن و تفاسیر تاکنون مطلبی فهمیده نشده است. حضرت علی ع. به همین مطلب در ذکر ملك الموت و توفی نفس اشاره کرده‌اند که در آن به عجز آدمی از بیان چگونگی قبض روح توسط ملك الموت و توفی افراد تصریح شده است (نهج البلاغه، ج ۱۱۳، ص ۱۱۰). یکی از مشخصات حیات که در محدوده علوم تجربی نیست و نظریات تکاملی هرگز درباره آن سخن نگفته‌اند وجود روح در موجودات زنده است. از آیات و روایات استفاده می‌شود که حیات در انسان با نفخ روح آغاز می‌شود و مرگ با جدا شدن روح از بدن واقع می‌گردد.

انسان ترکیبی از روح و بدن است و روح گوهری است که ملاک شخصیت واقعی انسان است. جاودانگی انسان به واسطه جاودانگی روح است و ارتباط آن با بدن مایه حیات بدن است. از نظر مقام و مرتبه وجودی، روح در افقی مافوق ماده است. روح هر چند محصول تکامل جوهری طبیعت است، اما طبیعت وقتی در اثر تکامل جوهری به روح تبدیل می‌شود، افق وجودیش و مقام و مرتبه واقعیش عوض می‌شود و در سطح بالاتری قرار می‌گیرد؛ یعنی از جنس عالمی دیگر می‌شود که ماورای طبیعت است. خداوند به هنگام مرگ رابطه روح و بدن را قطع می‌کند و روح را به نشئه‌ای که از سنخ و نشئه روح است منتقل می‌سازد به عبارت دیگر، در هنگام مرگ آن حقیقت مافوق مادی باز ستانده و تحویل گرفته می‌شود و روح به عالم ارواح منتقل می‌گردد (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۴۱).

در حدیثی از امام باقر ع. آمده است: هر کس می‌خواهد نفس او به آسمان صعود می‌کند و روح در بدنش می‌ماند و در میان این دو ارتباطی همچون پرتو آفتاب است. هر گاه خداوند فرمان قبض روح آدمی را صادر کند، روح دعوت نفس را اجابت می‌کند و به سوی او پرواز می‌کند و زمانی که خداوند اجازه بازگشت روح را بدهد، نفس دعوت روح را اجابت می‌کند و به بدن باز می‌گردد و این است معنی سخن خداوند که می‌فرماید «**الله یتوفی الانفس حین موتها ...**» (زمر، ۴۲؛ مجلسی، بی‌تا، ج ۵۱، ص ۲۷).

در حدیثی دیگر از آن حضرت آمده است: هنگامی که شب از خواب برمی‌خیزی، بگو حمد خدایی را که روح مرا به من بازگردانده تا او را حمد و سپاس گویم و عبادت کنم (مجلسی، بی‌تا، ج ۵۱، ص ۲۰۴).

در علل الشرایع از امام صادق ع. نقل شده است: انسان از دو شأن دنیا و آخرت خلق شده است. هنگامی که خداوند این دو شأن را با هم گرد آورد، حیات انسان در زمین مستقر می‌گردد؛ زیرا در این حال، حیات از شأن آسمان به شأن دنیا نزول کرده است و هنگامی که خداوند بین آن دو شأن مفارقت ایجاد کند، آن مفارقت مرگ است و در آن حال شأن آخرت به آسمان باز می‌گردد. بنابراین حیات در زمین است و مرگ در آسمان. این بدین خاطر است که در هنگام مرگ بین روح و جسد جدایی حاصل می‌شود و روح به قدس اولی باز گردانده می‌شود و جسد در همان زمین باقی می‌ماند؛ زیرا که از شأن دنیا است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۱۳).

از مطالب ذکر شده استفاده می‌شود که مرگ از نظر قرآن و روایات خروج از نشئه دنیا و ورود به نشئه آخرت است. روز مرگ روز بازگشت به خدا و سوق به سوی اوست و روح با مرگ جسد را ترک کرده به عالم ارواح منتقل می‌شود «**والتفت الساق بالساق بالاساق الی ربك یومئذ المساق**» (قیامت، ۲۹-۳۰). روح مبدأ حیات است که شعور و اراده به آن منتسب است (طباطبایی، ۱۲۹۰ هـ، ج ۱۲، ص ۲۰۵). انسانیت انسان به روح است و این روح است که ادراک می‌کند، اراده می‌نماید و افعال انسانی را به واسطه اعضا و جوارح انجام می‌دهد (همو، ج ۱۰، ص ۱۲۱).

روح مخلوق پروردگار متعال است که حقیقتی واحد با مراتب و درجات مختلف است و روح کلمه «الحیاه» است که پروردگار آن را به اشیاء القاء می‌کند، پس به مشیت خود آنها را زنده می‌سازد. نفس، روح نیز نامیده می‌شود و به جای روح استعمال می‌شود؛ زیرا حیات و علم و قدرت که قوام انسان به آنهاست قائم به نفس است.

ابن سینا قائل است که قلب جایگاه مرکزی روح و مبدأ همه وظایف و اعمال تن است. مرکز نیروی حیاتی قلب است و کنش‌های حیاتی از قلب صادر می‌شود (ابن سینا، ۱۴۱۳ هـ، ص ۹۱). ملاصدرا نفس را جوهری مجرد از عالم ملکوت می‌داند و به سه روح نفسانی مغزی، روح حیوانی قلبی و روح کیدی قائل است. روح نفسانی مغزی واسطه میان نفس و روح حیوانی قلبی است و روح حیوانی قلبی واسطه میان روح نفسانی مغزی و خون لطیف و صاف است و این خون واسطه روح حیوانی قلبی با بدن است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۹، ص ۴۷). وی معتقد به وجود یک عضو رئیسه در بدن است و قلب را به عنوان این عضو معرفی کرده است (همو، ص ۱۷۹-۱۸۰)؛ فخررازی قلب را عضو رئیسه بدن می‌داند (رازی، ۱۲۸۰ هـ، ج ۷، ص ۱۶۶). فارابی قلب را عضو رئیس بدن می‌داند که بر مغز هم ریاست دارد (فارابی، بی‌تا، ص ۵۲).

زکریای رازی مغز را جایگاه قوه ناطقه، قلب را جایگاه قوه حیوانی و کبد را جایگاه قوه نباتی دانسته است (رازی، ۱۴۱۰ هـ، ج ۲، ص ۲۸۷). علامه مجلسی از محقق کاشانی نقل کرده است که ۱۴ عقیده در مورد حقیقت نفس وجود دارد که برخی از آنها عبارت است از: همین هیكل محسوس (بدن)، قلب گوشتی، دماغ و مغز، اجزای غیر متجزی در قلب، اجزای اصلی تولید شده در منی، مزاج، آتش و حرارت غریزی، جوهری مجرد از ماده جسم که به بدن تعلق دارد از نوع تعلق تدبیر و تصریف، و مرگ قطع این تعلق است و ... (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۵۱، ص ۷۵-۷۶).

بدن به منزله آلات و ادواتی برای نفس است که به وسیله آن اعمال مادی خود را انجام می‌دهد (همو، ج ۱۰، ص ۱۲۱) و در این میان مغز و قلب دارای اساسی‌ترین نقش است. به هر حال، انسان موجودی است که از دو بعد مادی و غیرمادی جسم و روح ترکیب شده است. درباره چگونگی این ترکیب دو نظر وجود دارد: نظریه اول این که حقیقت انسان همان جوهر ملکوتی و بعد روحانی اوست و بدن تنها به منزله آلت و وسیله‌ای برای آن به حساب می‌آید. بنابراین روح موجودی نیست که در عالم ماده ساکن باشد، بلکه حقیقتی است که به بدن تعلق دارد تعلق از روی تدبیر و تصرف.

نظری دیگر روح زمانی که به بدن تعلق می‌گیرد، با آن متحد می‌شود؛ نفس عین بدن و بدن عین نفس است و از اتحاد آنها انسان به وجود می‌آید؛ صرف نظر

از چگونگی ارتباط میان روح و جسم، بنابر اعتقادات ما مسلمانان حیات انسانی با تعلق گرفتن روح به بدن حاصل می‌شود.

در تعدادی از روایات هم برای نفخ روح زمان خاصی تعیین شده است، مانند کامل شدن چهار ماه، گذشتن پنج ماه، پی در پی آمدن چند چهل روز. سرانجام در گروهی از احادیث برخی از علایم جسمانی را نشان روح داشتن جنین معرفی می‌کنند؛ مانند حرکت، گریه کردن (طوسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۲۸۱). باز شدن چشم و گوش (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۷، ص ۳۴۵). از مجموع روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام چنین بر می‌آید که دمیده شدن روح در جنین تنها بعد از گوشت گرفتن بدن او صورت می‌پذیرد، واضح است که در این مرحله جنبه جسمانی جنین کامل می‌شود.

بر خلاف حیات که می‌توان برای آغاز آن زمانی را مشخص کرد، برای مرگ نمی‌توان چنین کاری را انجام داد؛ گرچه ما نمی‌دانیم چه زمانی روح از پیکر انسان مفارقت می‌کند و دیگر تعلق به آن ندارد؛ ولی در کلمات خاندان عصمت علیهم‌السلام علایم و نشانه‌هایی ظاهری برای انفصال روح از بدن و تحقق مرگ ذکر شده است. نظیر فساد بدن (طبرسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۷)، سفید شدن رنگ پوست عرق کردن پیشانی، خروج مایعاتی از چشم، خروج اسپرم، شل شدن عضلات، خیره شدن چشم و جمع شدن لب‌ها (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۳۴).

مراحل حیات

حیاتی که فقدان آن مرگ است مراحل دارد:

مرحله اول - حیاتی که انسان در حال بیداری از آن بهره‌مند است که شامل حس و حرکت و شعور می‌باشد.

مرحله دوم - حیات جسدي یا حیات در حال خواب است، انسان در خواب فاقد حرکت و شعور است.

مرحله سوم - حیات عضوي که عضو انسان بعد از مرگ مغزی دارا می‌باشد. در این حال مراکز عالی مغز از بین رفته، لکن قلب با وسایل فنی پزشکی یا گاهی خود به خود به کار خود ادامه می‌دهد. در اینجا کلمه حیات بر «انسان» اطلاق نمی‌شود؛ بلکه فقط بر آن اعضای که هنوز زنده هستند، اطلاق دارد. مثل قلب، کلیه و قرنیه. معمولاً «حیات عضوي» عمر چندانی نخواهد داشت که عموماً بیش از ۲ هفته نخواهد بود.

مرحله چهارم - حیات بافتي^۱ که در سلول‌های بدن انسان موجود است. مرحله پنجم - حیات سلولي^۲ که در آزمایشگاه‌ها يك سلول یا بیشتر در ظروف شیشه‌ای نگه می‌دارند و با مایعات معینی این سلول‌ها را تغذیه می‌کنند. این کار معمولاً به منظور انجام تحقیقات آزمایشگاهی صورت می‌گیرد. این مراحل با يك سلول که همان تخمک بارور شده است، آغاز می‌شود؛ سپس با تقسیم و تکثیر آن سلول، حیات بافتي به وجود می‌آید و سپس بسیاری از اعضای بدن مانند قلب شکل می‌گیرد و حیات عضوي ایجاد می‌شود. این حیات تا قبل از زمان دمیده شدن روح است. پس از آن جنین بر حسب زمان خواب و بیداری از حیات

1 - Tissue's life

2 - Cellular life

جسدي و حیات انساني برخوردار مي‌شود. بر عکس زماني که انسان مي‌ميرد، ابتدا از حیات انساني در حال بيداري محروم مي‌شود، پس از آن حیات جسدي پايان مي‌يابد و سپس حیات عضوي و بافتي و در نهايت سلولها مي‌ميرند (حبيبي، ۱۳۸۰، ص ۴۴۴۳).

مرگ مغزي در علم پزشکی

مرگ رخدادی است محسوس ولي تعريف آن ساده نيست. در گذشته‌ای نه چندان دور مرگ عبارت بود از قطع کامل و برگشت‌ناپذير اعمال قلبي و تنفسي؛ زیرا وقفه غيرقابل برگشت اعمال تنفسي لزوماً منجر به از بين رفتن غيرقابل برگشت اعمال مغزي مي‌شد. ولي امروزه با پیشرفت‌هایی که در زمینه تجهيزات احيا و فن‌آوری مراقبت‌های ویژه صورت گرفته است، ديگر توقف و نارسايي سيستم قلبي - تنفسي هميشه يك وضعيت غيرقابل برگشت تلقي نمي‌شود. مرگ توقف کامل و بي بازگشت اعمال حياتي است و معمولاً ابتدا قلب از کار مي‌افتد و در پي آن مرگ سلول‌های مخ فرا مي‌رسد و در نتيجه آن تنفس و حس و حرکت از بين مي‌رود و گاهی بالعکس، ابتدا مرگ ياخته‌های مغزي پيش مي‌آيد و قطع تنفس و در نتيجه نبود اکسيژن در خون باعث از کار افتادن قلب مي‌شود و در هر دو صورت مرگ قطعي و واقعي فرا مي‌رسد (گودرزي، ۱۳۷۷، ص ۳۱۷).

در تعريفی ديگر، مرگ از جهت فيزيولوژي عبارت است از: از بين رفتن قطعي و برگشت‌ناپذير اعمال قلبي - عروقي و تنفس و حس و حرکت؛ چه نبود قطعي آنهاست که بر مرگ حتمي سلول‌های مغزي که قاطع‌ترین علامت مرگ است، صحه مي‌گذارد (قضايي، ۱۳۶۶، ص ۳۰). مرگ وقتي قطعي محسوب مي‌شود که بازگشت به زندگي ديگر امکان‌پذير نباشد. از نظر پزشکان قانوني، زماني مرگ قطعي است که تعادل فيزيکی - شيميايي و فيزيولوژيایی بدن به هم بخورد و در نتيجه آن مرگ مغز مسلم شود (گودرزي، ۱۳۷۷، ص ۳۱۸). يعني مغز و ساقه مغز هم زمان دچار آسیب برگشت‌ناپذير شود و سلول‌های اين مناطق بميرند. يعني امروزه مرگ به صورت توقف برگشت‌ناپذير اعمال مغزي (مرگ مغزي) تعريف مي‌شود.

دلایلي حصول مرگ با مرگ مغزي از دیدگاه فقهی، پزشکی و عرف عام

از امور روشن در فقه، پزشکی و عرف عام اين است که انسان بي سر مرده است؛ مانند افرادی که به دلایل مختلف (مثلاً جنگ، تصادف يا هر حادثه ديگری) سر از بدنشان جدا شده و چندین قدم يا چندین متر بدون سر راه رفته‌اند يا حرکاتی مشابه داشته‌اند. در اين مطلب دیدگاه فقه با پزشکی متفاوت نيست؛ چنان که با عرف عام مختلف نيست. بنا بر این، اگر فرض کنیم علم پزشکی بتواند ضريان قلب و فعاليت‌های آن را پس از جدا شدن سر از بدن به صورت طبيعي يا به کمک وسايل پزشکی حفظ کند، احدي در مرگ اين انسان اختلاف نمي‌کند و هيچ فقيهي در مترتب شدن آثار مرگ بر او تردید ندارد؛ اگر چه قلب به ضريان خود ادامه داده، خون را در بدن جريان مي‌دهد، اين مطلب از ناحیه فقهی پزشکی عرفی بسيار روشن است. براي روشن شدن موضوع به نمونه‌هایی اشاره مي‌شود:

اگر سر لاک پشتی را از تنش جدا کنیم، قاعدتاً آن لاک پشت و اعضای آن را مرده می‌پنداریم؛ با وجود این اگر قلب چنین لاک پشتی از بدنش بیرون آورده شود و در داخل محلول رقیقی از نمک طعام به وسیله قلابی آویزان گردد، تا مدت زیادی به تپش خود ادامه خواهد داد. بنابراین باید بین زندگی و مرگ انسان و زندگی و مرگ اعضای بدن او تفاوت قایل شد.

نمونه دیگر اینکه دوره زندگی طبیعی برای مرغ در حدود ۳ تا ۷ سال است، ولی فیزیولوژیست معروف، دکتر «الکسیس کارل»^۱ توانست قلب چنین جوجه را تا بیست سال در آزمایشگاه زنده نگاه دارد. به این منظور وی غذای مورد احتیاج بافت را فراهم و محصولات زاید را از جوار آن خارج کرد و حرارت و رطوبت محیط را در شرایط مطلوب تنظیم نمود (صیوری اردوبادی، ۱۳۵۱، ص ۲۷).

مرگ در گذشته به صورت وقفه برگشت ناپذیر اعمال حیاتی شامل قلب، تنفس و مغز تعریف می‌شد (گودرزی، ۱۳۷۷، ص ۳۳۰). ولی امروزه پیشرفت دستگاه‌های احیا باعث شده است که حفظ فعالیت مغز علی‌رغم نبود تنفس طبیعی و گردش خون طبیعی برای مدتی ممکن شود. اکنون دیگر ایست قلبی و تنفسی لزوماً منجر به مرگ یعنی از بین رفتن مغز نمی‌شود؛ ولی توقف برگشت‌ناپذیر فعالیت مغز (مرگ مغزی) سرانجام منجر به مرگ می‌شود. لذا تعریف قدیمی مرگ مورد بازبینی قرار می‌گیرد. امروزه برای اعلام فوت و مرگ لازم است برگشت‌ناپذیر بودن توقف قلب با انجام عملیات احیای استاندارد مسجل شود و نیز وقوع مرگ مغزی به دنبال ایست قلبی - تنفسی با توقف جریان خون به مدت حداقل ۲۰ دقیقه حتمی باشد؛ اما اگر مغز دچار صدمه برگشت‌ناپذیر شود، هر چند قلب برای مدتی به حرکات خود ادامه دهد یا بیمار مدت‌ها با اتصال به دستگاه‌های پزشکی روی عملکرد مصنوعی قلبی و ریوی قرار داشته باشد، مرگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود بنابراین امروزه مرگ به صورت توقف برگشت‌ناپذیر اعمال مغزی یعنی مرگ مغزی تعریف می‌شود (گودرزی، ۱۳۷۷، ص ۳۳۹-۳۳۰).

طبق آنچه گفته شد، در چرخه حیات هم عملکرد سیستم قلبی - تنفسی و هم عملکرد سیستم مغزی مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند. لذا در وقوع مرگ دو صورت کلی وجود دارد که در صورت وجود هر یک مرگ تحقق می‌یابد و عبارت است از:

الف - توقف قلب به شکلی که منجر به مرگ سلول‌های مغزی و توقف تنفس گردد.

ب - مرگ سلول‌های مغز و توقف تنفس و به دنبال آن توقف قلب. بر همین اساس، مراحل گوناگونی برای مرگ ذکر شده است که در مجموع شامل مرگ ظاهری و مرگ قطعی است. در مرگ ظاهری حرکات تنفسی متوقف یا بسیار ضعیف می‌شود و حرکات قلبی بی‌نهایت خفیف می‌گردد؛ به نحوی که غالب اوقات به سختی می‌توان وجود آن را معلوم ساخت و طی آن عضلات بدن شل می‌شود و بی‌هوشی رخ می‌دهد. اگر این حالت به طور متوسط تا ۵ دقیقه طول بکشد و در نتیجه آن نرسیدن خون به سلول‌های مغزی ادامه یابد، ضایعات دائمی شده، مرگ قطعی حاصل می‌شود (قضایی، ۱۳۶۶، ص ۳۰-۳۱).

1- Alexis Carel

در وضعیت مرگ مغزی بیمار به دلیل ضایعات مغزی بازگشت‌ناپذیر و جریان‌ناپذیر فعالیت‌های قشر مغز خود را از دست داده، در حالت اغماي کامل می‌افتد و به تحریکات داخلی و خارجی پاسخ نمی‌دهد. فعالیت‌های ساقه مغز خود را نیز از دست می‌دهد و فاقد تنفس و پاسخ به تحریکات متفاوت نوری و فیزیکی است. بیمار دچار مرگ مغزی علی‌رغم آنکه ضربان دارد، وقتی امواج مغزی وی را ثبت می‌کنیم، هیچ موج قابل ثبتی به دست نمی‌آید و اگر چه به طور موقت به وسیله دستگاه تنفس مصنوعی می‌توان برای وی تنفس ایجاد کرد، ولی به محض قطع از دستگاه، تنفس بیمار قطع می‌شود و قلب وی نیز از کار می‌افتد. لذا مرگ مغزی را به عنوان مرگ قلمداد می‌کنند. بعد از مرگ مغزی بقیه فعل و انفعالات حتی نبض و تنفس و ضربان قلب را امری نباتی می‌دانند و معتقدند که مرگ اتفاق افتاده است؛ به خصوص از زمانی که پیوند و اهدای اعضا مطرح شده است و مرگ مغزی را مرگ مطلق انسان تلقی می‌کنند و اعضای شخص را تا مدتی که تحریکات نباتی دارند، قابل پیوند به دیگران می‌دانند.

علت وقوع مرگ مغزی

یکی از مهمترین علت‌های مرگ مغزی نرسیدن خون به تمام مغز است؛ به این ترتیب که در صورت وقوع ایست قلبی - ریوی، اگر در فاصله زمانی کمتر از ۵ تا ۱۰ دقیقه خون رسانی و اکسیژن رسانی به سلول‌های مغزی صورت نگیرد، یا در این امر نقصان باشد، سلول‌های مغزی دچار آسیب و مرگ می‌شود. این آسیب و مرگ تدریجی بر اساس حساسیت سلول‌های مغزی به کمبود اکسیژن صورت می‌گیرد؛ یعنی از لحاظ ساختمانی ابتدا قشر مخ که قرارگاه مهمترین مراکز ادراکی است، از بین می‌رود و سپس مخچه و بعد قسمت زیرین مغز می‌میرد. شدت بی‌هوشی ارتباط مستقیمی با کمبود میزان اکسیژن سلول‌ها و مناطق حیاتی مغز دارد و در صورت شدت اختلال در خون رسانی و اکسیژن رسانی ساقه مغز نیز که مرکز بسیاری از کارکردهای حیاتی است، دچار مرگ می‌شود و بیمار به اغماي عمیق و برگشت‌ناپذیر فرو می‌رود. در این حالت فرد به واسطه دستگاه‌های حمایتی به ویژه دستگاه تنفس مصنوعی به حیات نباتی برگشت‌ناپذیر خود ادامه می‌دهد و به صورت مصنوعی زندگی می‌کند (لاریجانی، ۱۳۷۸، ص ۹۷-۹۸).

در زندگی نباتی جریان خون، تنفس، دفع و ترشحات هورمونی وجود دارد (قضایی، ۱۳۶۶، ص ۳۴). البته به کمک دستگاه‌ها و وسایل حمایتی، فرد مبتلا به مرگ مغزی بدون جریان خون در مغز و جریان خودکار تنفس است و ضربان قلب نیز تابع داروها و مراقبت‌های خاص است. در صورتی که بیمار را از دستگاه‌های کمک کننده جدا کنند، پس از لحظاتی خواهد مرد (لاریجانی، ۱۳۷۸، ص ۹۸).

مرگ انسان و مرگ اعضا

از آنچه گذشت روشن شد که پس از مرگ انسان، مراتبی از حیات بنام حیات عضوی در اعضای بدن او باقی می‌ماند که به تدریج زایل می‌گردد و با محرومیت از اکسیژن مدت بقای حیات اعضا مختلف است. پزشکان نهایت کوشش خود را به کار می‌گیرند تا این اعضا بیشترین زمان ممکن زنده بمانند. با فراهم شدن مقدمات عمل، پیوند عضو با موفقیت انجام شود و گیرنده عضو بتواند سلامت خود را بازیابد یا حتی بتوان با حفاظت این اعضا در محفظه‌های خاص آنها را

ذخیره کرد و بانک اعضا فراهم نمود تا در مواقع لزوم آنها را به بدن انسان‌های بیماری که نیازمند این اعضا هستند، پیوند زد.

نکته مهم این است که در مرحله حیات عضوی عملیات مرگ به نقطه‌ای رسیده که با کمک وسایل جدید پزشکی هم نمی‌توان مرگ را متوقف کرد و این که عضوی از اعضای بدن و یا مجموعه‌ای از سلول‌ها زنده هستند، به این معنا نیست که خود شخص زنده است. وقتی انسان بر اثر مرگ آنی مانند ضربه مغزی دفعاً بمیرد، گرچه خودش از بین رفته، اما هنوز سایر اعضای بدنش زنده‌اند؛ هر چند که همانند سابق قادر به همکاری با دیگر اعضا برای ادامه حیات شخص مصدوم نیستند. زیرا حیات کامل شخص به سلامت و همبستگی کاری بین کلیه ارگان‌ها وابسته است و اگر کار یکی از ارگان‌ها مختل شود، ادامه اعمال ارگان‌های دیگر میسر نیست و حیات قطع می‌شود. به عبارت دیگر، زندگی و جان آدمی در نتیجه جمع ساده حیات مستقل بیولوژیکی اعضا به صورت جداگانه پیدا نمی‌شود، بلکه حیات انسان در نتیجه انجام وظیفه هماهنگ سیستم‌های مختلف بدن پدید می‌آید. بنابراین هر گاه در بیماری موازین تجدید حیات اجرا نگردد، قسمت‌های عالی مغز حداکثر ظرف مدت چهار دقیقه پس از قطع جریان اکسیژن دچار مرگ بیولوژیک شده، برای همیشه از بین می‌رود و پس از آن قلب و ریه زودتر از سایر اعضا از کار می‌افتند، سپس کبد و کلیه و سایر اعضای مهم دیگر از کار افتاده و در نهایت اعضا و نسوج دستگاه‌ها به مرور زمان می‌میرند. اما در صورتی که پزشکان با کمی تأخیر و پس از مرگ مغز موازین تجدید حیات را اجرا کنند و از بین رفتن مرکز تنفس را با دستگاه ریسپیراتور جبران کنند، قلب خود بخود می‌زند و سایر ارگان‌ها و اندام‌ها سلامت خود را حفظ می‌کنند. در این وضعیت همه اعضا به جز مغز برای پیوند آمادگی دارند. به عبارت دیگر در این هنگام يك بانک پیوند اعضا در اختیار پزشکان و بیماران داوطلب گیرنده عضو وجود دارد و از لحاظ وجودی، دیگر تمایزی بین پیکر آن شخص و يك گیاه وجود ندارد؛ زیرا این پیکر تنها از زندگی نباتی برخوردار است. بنابراین باید در تعریف حیات، برای مغز يك نقش برتر و استثنایی قابل شد و وجود مغز و فرمان‌های آن را برای هماهنگ کردن کار سیستم‌های مختلف و دیگر اعضای بدن ضروری دانست (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۴۵-۴۶).

لازم به ذکر است که علت پیوند، وجوب حفظ جان و حیات برای هر شخص است و اگر کسی در سلامت خود یا دیگران کوتاهی کند، مرتکب گناه کبیره و ناسپاسی حق تعالی است. پس بر هر انسانی اعم از بیمار، اطرافیان بیمار و پزشکان لازم است که در حفظ جان و حیات خود و دیگران کوشا باشد. در صورتی که یکی از اعضای بدن از کار افتاده یا قطع شده باشد، پیوند لازم می‌آید.

فتاوی فقهي درباره مرگ مغزي و پیوند اعضا

فقهای عظام در این باره نظرات گوناگون و فتاوی مختلفی داشته‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

امام خمینی(ره) در مورد پیوند قلب و کبد از فرد فوت شده فرموده‌اند: «بر فرض مذکور چنان چه حیات انسان دیگری متوقف بر این (پیوند) باشد، با اجازه صاحب قلب یا کبد و امثال آن جایز است» (الموسوی /الخمینی، ۱۳۷۳، ص ۹۱). ایشان، قطع عضو از میت جهت پیوند عضو به شخص زنده را در صورتی

که میت مسلمان باشد، جایز نمی‌دانند؛ مگر اینکه حیات شخص زنده متوقف بر آن باشد. اما اگر حیات عضو او متوقف بر پیوند باشد ظاهراً جایز نمی‌باشد. پس اگر عضویت را قطع کند، گناه کرده و بر او دیه است؛ این، در صورتی است که صاحب عضو قطع آن را اذن ندهد. اما اگر در آن اذن دهد در جواز آن اشکال است؛ لیکن بعد از اجازه، دیه بر او نیست؛ اگر چه قائل به حرمت آن شویم. اگر میت اذن نداده باشد، در پاسخ به این سؤال که آیا اولیای او حق دارند اجازه برداشت عضو بدهند یا نه؟ ظاهر آن است که چنین حقی ندارند پس اگر به اذن اولیای میت عضو او را قطع کند، معصیت کرده و بر او دیه می‌باشد (الموسوی الخمینی، ۱۳۶۰، ص ۵۴۱ به بعد).

قطع عضو میت غیرمسلمان برای پیوند زدن مانعی ندارد؛ لیکن بعد از آن، اشکال در نجاست آن واقع می‌شود و اینکه میت است و نماز با آن صحیح نیست. ممکن است گفته شود وقتی که حیات در آن حلول نماید، از عضویت میت خارج می‌شود و عضو زنده می‌گردد؛ پس پاك و زنده می‌شود و نماز در آن صحیح است. هم چنین اگر عضوی از حیوان قطع شود و نجس‌العین باشد و پیوند شود پس به حیات مسلمان زنده می‌شود (همو، ۱۳۶۹، ص ۵۹۱). امام در مورد مسائل مالی مسأله نیز فرموده‌اند:

اگر به جواز قطع و پیوند با اذن صاحب عضو در زمان حیاتش قایل شویم، ظاهر آن است که بیع آن جایز می‌باشد تا بعد از مرگش از آن استفاده شود؛ اگر به جواز اذن اولیای میت قایل شویم، نیز جواز فروش آن جهت استفاده بعید نیست. در این صورت باید ثمن را برای خود میت خرج کرد و با آن یا دین او را ادا کرد، یا از طرف میت در خیرات مصرف کرد و وراثت حقی در آن ندارند. اما در جایی که دیه بر قطع کننده عضو می‌آید فرموده‌اند:

اگر حفظ جان مسلمانی موقوف باشد بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمانی، قطع آن عضو و پیوند آن جایز است و بعید نیست دیه داشته باشد و اینکه دیه بر قطع کننده است یا بر مریض، محل اشکال است؛ لکن طبیب می‌تواند با مریض قرارداد کند که او دیه را بدهد و اگر حفظ عضوی از مسلمان موقوف باشد بر قطع عضو میت، در این صورت بعید نیست جایز نباشد و اگر قطع کند دیه دارد. اگر میت در حال زندگی اجازه دهد ظاهراً دیه دارد؛ لکن جواز شرعی آن محل اشکال است و اگر خود او اجازه ندهد، اولیای او بعد از مرگش نمی‌توانند. اجازه بدهند؛ دیه از قطع کننده ساقط نمی‌شود و معصیت کار است (الموسوی الخمینی، ۱۳۶۰، ص ۵۹۷).

اگر قطع عضو را بعد از مردن جایز دانستیم، بعید نیست که در حال حیات فروش آن جایز باشد و انسان بتواند اعضای خودش را برای پیوند بفروشد. در مواردی که قطع جایز است، بلکه جواز فروش تمام جسم برای تشریح در موردی که جایز است، خیلی بعید نیست، اگر چه بی اشکال نیست؛ لکن گرفتن مبلغی برای اجازه دادن در مورد جواز مانعی ندارد (همو).

آیه الله محمد تقی بهجت در زمینه پیوند اعضای مردگان مغزی، یا اذن پیوند چه از طرف میت قبل از فوتش و یا اطرافیان او معتقد است که در صورت توقف حیات، با احتیاط در استیذان از ورثه و استیذان از حاکم شرع و تحقق موت حقیقی اشکال ندارد و صرف موت مغزی کفایت نمی‌کند. اگر شخصی بخواهد عضوی از اعضای بدن خود مثلاً کلیه را به دیگری بدهد، و یا وصیت کند که بعد از مردن خود آن عضو در مقابل پول یا مجانی برداشته و به

دیگری داده شود، در صورتی که نجات مسلمانی متوقف بر آن عضو باشد، یعنی راه نجات آن مسلمان منحصر در دادن عضو به او باشد و تهیه آن از غیرمسلمان هم ممکن نباشد، اشکال ندارد (بہجت، ۱۳۷۵، ص ۴ ضائم).

مرحوم آية الله ميرزا جواد آقا تبريزي ملاک مرگ را عرفی می‌داند نه طبی؛ ولیکن در مورد اهدای کلیه از شخص زنده به مریض در صورت اضطرار جایز می‌داند؛ مگر اینکه اعطاء کننده کافر باشد. در نقل قلب، کبد و غیره از فرد مبتلا به مرگ مغزی اصلاً جایز نمی‌دانند، مگر اینکه فرد غیرمسلمان باشد (تبریزی، ۱۳۷۸، ص ۴۷۳ به بعد).

آية الله خامنه‌اي مد ظله العالی نیز در این باره می‌فرماید: استفاده از اعضای بدن بیماران با مرگ مغزی فاقد تنفس - شعور - احساس و حرکت ارادی در صورتی که نجات نفس محترمه‌ای متوقف بر آن باشد، اشکالی ندارد. هم چنین می‌فرماید: قطع عضو میت غیرمسلمان و پیوند آن مانعی ندارد؛ دیه ندارد و پس از پیوند به مسلمان حکم عضو مسلمان را پیدا می‌کند. اگر جدا کردن بعضی از اعضا از بدن میت موجب مثله یا هتک میت نشود، مانع ندارد (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹).

آية الله ابوالقاسم خويي نیز اصل عمل کالبد شکافی بدون ضرورت شرعی را جایز نمی‌داند و شرط جواز آن را اولاً علاج زندگانی فردی مسلم می‌داند و سپس می‌گوید صاحب جسد باید در زمان حیات خود وصیت کرده باشد و به هر مقدار که وصیت کرده باشد، تصرف در آن قسمت جایز است. هم چنین بریدن عضوی از اعضای بدن مرده بدون اجازه را به پرداخت دیه موکول می‌کند که دیه به ورثه منتقل می‌شود؛ ولی اگر زنده ماندن فرد مسلمانی به بریدن عضوی از اعضای میت باشد، جایز می‌داند. وقتی عضو مرده به بدن زنده منتقل می‌شود، احکام بدن زنده را پیدا می‌کند (خویی، ۱۴۱۳ هـ، ص ۵۶۰ به بعد).

آية الله ناصر مکارم شیرازي پیوند عضو را در هر صورت جایز می‌داند؛ خواه قلب، کلیه یا اعضای دیگر؛ چه مبتلا به مرگ مغزی وصیت کرده باشد یا نکرده باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۴۴۵).

نظر آية الله صافي گلپایگانی چنین است: به طور کلی میزان در حکم به مرگ و ترتب احکام موت و میت بر شخص دایر مدار زهاق (خارج شدن) روح و حکم عرف به زهاق روح و مرگ اوست و مادام که عرف حکم نمی‌کند و او را زنده می‌گویند، تمام احکامی که بر آن مترتب بود، شرعاً مترتب است؛ حتی دیه و قصاص ولی اگر بر حسب عرف موت ثابت و مسلم باشد، ولی پزشک احتمال حیات او را بدهد، هر عملی که موجب قتل بشود؛ نسبت به او جایز نیست. ولی اگر کسی در این فرض مرتکب قتل شود، حکم به قصاص نمی‌شود و وجوب صرف مال یا عدم وجوب آن نیز دایر مدار حکم عرف به حیات یا موت اوست (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ هـ، ص ۷۷۶).

آية الله يوسف صانعي مرگ مغزی و پیوند را این گونه توجیه می‌فرماید: اگر مرگ مغزی مسلمان محرز گردد، هر چند احرازش به نظر عده‌ای از دانشمندان مشکل است، یعنی حرکت قلب او مانند حرکت حیوان بعد از ذبح یا حرکت جنین مرده بعد از خروج از رحم باشد، قطع اعضای او برای پیوند فی حد نفسه با توجه به مسأله اذن اولیا و وصیت جایز می‌باشد؛ چون نه برای او ضرری دارد و نه خلاف احترام است و با توقف نجات جان دیگری و انحصار طریق بر پزشک معالج از باب وجوب معالجه، لازم و واجب می‌باشد. در اجازه اطرافیان میت بر

برداشت عضو نیز می‌فرمایند اطرافیان می‌توانند اجازه دهند چون نه ضرری برای میت دارد و نه خلاف احترام است.

ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا انسان می‌تواند در زمان حیات خود با امضای کارتی رضایت خود را برای برداشت اعضای بدنش در صورت عارضه مرگ مغزی جهت پیوند به انسان‌های مسلمان نیازمند اعلام نماید؟ می‌فرماید آری می‌تواند؛ چون وصیت به امری است که جایز می‌باشد بلکه ظاهراً با فرض وصیت نیازی به اجازه ورثه نیست؛ هر چند احوط است (صانعی، ۱۳۷۷، ص ۶۹۴).

مرحوم آیه الله محمد فاضل لنکرانی در مورد فردی که محکوم به اعدام شده و می‌خواهد عضو یا اعضایی از بدنش را به اشخاص مضطر هدیه کند و در تبادل آن از حاکم شرع تخفیفی بخواهد، و اینکه آیا می‌تواند حکم اعدامش را تخفیف دهد؛ و اگر تخفیف را شرط کند آیا این شرط صحیح است یا نه؟ می‌فرماید در مواردی حاکم شرع می‌تواند طبق موازین شرع تخفیف بدهد؛ ولی ظاهراً مورد سؤال از آن موارد نیست. در عین حال اگر حاکم شرع صلاح بداند بعید نیست که طبق ولایت عامه‌ای که دارد، بتواند چنین تخفیفی بدهد؛ ولی محکوم را در اهدای اعضا مخیر کند به صورت شرط آن هم در خصوص اعضایی که موضوع اهداء

است نه مطلقاً. ایشان شرط دانسته است که:

اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر پیوند اعضای میت باشد و جایگزینی از غیرمسلمان نباشد، جایز است.

لکن برداشتن اعضای افرادی که به علت سکنه مغزی یا تصادف از لحاظ پزشکی امیدی به زنده ماندن آنها نیست ولی قلب آنها از کار نیفتاده است، مشکل است، خصوصاً قلب را که هنوز از کار نیفتاده اگر بردارند بعید نیست که صدق قتل ولی نسبت به سایر اعضا اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر برداشتن آنها باشد مانعی ندارد (لنکرانی، ۱۳۷۹، ص ۶۰۷).

نظر آیه الله نوری همدانی هم چنین است اگر حفظ جان مسلمانی بر پیوند اعضای میت مسلمانی موقوف باشد، قطع آن عضو و پیوند آن جایز است و دیه آن هر چند بر طبیب که آن عضو را قطع کرده است تعلق می‌گیرد، ولی می‌تواند با مریض قرار بگذارد که آن را از مریض گرفته، به ورثه میت بدهد (نوری همدانی، ۱۳۷۴، ص ۶۱۰-۶۱۱).

پیوند اعضای مردگان مغزی در قانون

در حال حاضر با فتوای امام خمینی - قدس سره الشریف - و مقام معظم رهبری - مد ظله العالی - در جایگاه ولایت فقیه و سایر مراجع عظام شیعه برداشت عضو از مردگان مغزی به منظور نجات جان بیماران مسلمان رونق یافته و با تبلیغات مؤثری که رسانه‌های گروهی به ویژه مطبوعات درباره پیوند اعضا از مردگان مغزی می‌کنند، جامعه اسلامی ما از آگاهی بالایی در این زمینه برخوردار شده و در حد وسیعی عده‌ای داوطلب اهدای اعضای خود در صورت وقوع عارضه مرگ مغزی شده‌اند. ولی با توجه به اهمیت و ابعاد مختلف موضوع پیوند اعضا و به منظور رفع مشکلات مربوط، مجلس ششم به منظور قانونی کردن فتاوی حضرت امام و مقام معظم رهبری و دیگر مراجع عظام، طرح مرگ مغزی و پیوند اعضای بیماران فوت شده را با اصلاحاتی برای بار دوم در دستور کار خود قرار داد

و در جلسه علنی روز چهارشنبه مورخ ۱۳۷۹/۱/۱۷ کلیات آن را تحت عنوان قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است، مشتمل بر يك ماده واحده و سه تبصره به تصویب رساند. متن قانون یاد شده که از تاریخ ۱۳۷۹/۴/۲۱ لازم‌الاجرا شد، به این شرح است:

ماده واحده - بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی می‌توانند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان بر طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد، به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولی میت جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضای فوق بستگی دارد، استفاده نمایند. تبصره اول - تشخیص مرگ مغزی توسط کارشناسان خبره در بیمارستان‌های مجهز دانشگاه‌های دولتی صورت می‌گیرد؛ این کارشناسان با حکم وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی به مدت چهار سال منصوب می‌شوند. تبصره دوم - اعضای تیم‌های تشخیص مرگ مغزی نباید عضویت تیم‌های پیوندکننده را داشته باشند. تبصره سوم - پزشکان عضو تیم از جهت جراحات وارد بر میت مشمول دیه نخواهند گردید.

آیین‌نامه اجرایی این قانون به وسیله وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و نماینده قوه قضائیه با هماهنگی سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران و بنیاد امور بیماری‌های خاص ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ این قانون تهیه و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید. امید آن می‌رود که مجلس شورای اسلامی در تصویب جزئیات قانون یاد شده با توجه به این نکته که مسأله برداشت عضو از مردگان مغزی به منظور پیوند به بیماران مسلمان و نجات جان آنان از مسائل مورد ابتلای نظام پزشکی و مربوط به کل کشور و امری حکومتی است، با تصویب قوانینی منطبق با زمان و مکان، در این زمینه موجب عزت و سربلندی و ارتقا و تعالی علم پزشکی در کشور را فراهم سازد.

یافته‌های تحقیق

الف - پیوند اعضا دارای نقشی حیاتی در نجات جان انسان‌ها و بازگرداندن سلامت به آنهاست و شرع مقدس نیز حیات و سلامت آدمی را به عنوان اهم واجبات مورد عنایت خاص خود قراردادده است. لذا از نظر شرعی اصل مسأله پیوند اعضا مورد تأیید است و نه تنها جایز، بلکه در برخی موارد واجب است.

ب - انسان بر جسم خود سلطه و اختیار دارد و این سلطه و اختیار به آدمی توانایی تصرف در اعضا و جسمش را می‌دهد. لذا تا وقتی که اقتضای این سلطه از نظر عقلی و شرعی جهت تصرف در بدن وجود نداشته باشد و به عبارت دیگر، موانع عقلی و شرعی در برابر اعمال این سلطه وجود نداشته باشد، حق تصرف هم وجود نخواهد داشت.

ج - از نظر فقهی، مرگ عبارت است از قطع ارتباط دایم روح با بدن؛ زمانی می‌توان حکم شرعی به مرده بودن یک انسان داد که به صورت قطعی و یقینی این قطع ارتباط کشف شود. بر همین اساس از جهت شرعی آن نوع علایم و اشاراتی برای کشف تحقق مرگ حجیت دارد که موجب این قطع شود.

د - از آنجا که از لحاظ فقهی، در حکم کردن به تحقق مرگ، قطع و یقین لازم است و علائم و نشانه‌های مرگ شرابطی دارد، لذا در مرگ مغزی اگر قطع و یقین عرف عام، یعنی نوع مردم را حجت و شرط بدانیم، تا زمانی که عرف عام وقوع مرگ را در چنین وضعیتی تعیین کند، نمی‌توان مرگ مغزی را کامل دانست؛ اما اگر قطع و یقین عرف خاص، یعنی پزشکان را حجت بدانیم، در صورتی که همه پزشکان با اتفاق نظر مرگ مغزی را مرگ کامل بدانند، می‌توان حکم مرده بودن را صادر کرد.

ه - پس پیوند عضو از فرد فوت شده به فتوای مراجع عظام با شرابطی که گفته شد، بلامانع است.

منابع و مأخذ

- ✓ **القرآن الکریم**
- ✓ شهیدی، سید جعفر، **ترجمه نهج البلاغه**، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱
- ✓ آصفی، محمد مهدی، **پیوند اعضای مردگان مغزی**، فصلنامه فقه اهل بیت، سال هشتم، ش ۳۱، پاییز ۱۳۸۱
- ✓ ابن سینا، حسین ابن عبدالله، **القانون فی الطب**، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۴۱۳هـ
- ✓ ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵هـ
- ✓ بهجت، محمد تقی، **رساله توضیح المسائل**، قم، انتشارات شفق، ۱۳۷۵
- ✓ پور جواهری، علی، **پیوند اعضاء در آئینه فقه**، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۳
- ✓ تبریزی، میرزا جواد آقا، **صراط النجاة فی اجوبه الاستفتائات**، قم، دارالاعتصام، بی تا
- ✓ حبیبی، حسین، **مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۰
- ✓ حسینی خامنه‌ای، سید علی، **پزشکی در آئینه اجتهاد (استفتائات پزشکی)**، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵
- ✓ حلی، حسن بن یوسف، **نهایه الاحکام**، بیروت، دارالاضواء، بی تا
- ✓ خویی، سید ابوالقاسم، **رساله توضیح المسائل مستحدثات المسائل**، قم، انتشارات مهر، ۱۴۱۲هـ
- ✓ دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳
- ✓ رازی، فخرالدین محمد بن عمر، **المباحث المشرقیه العلم الإلهی و الطبيعيات**، تحقیق و تعلیق محمد المعتصم بالله البغدادي، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰هـ
- ✓ همو، **المطالب العالیه فی العلم الالهیه**، تحقیق احمد حجازی السقا، بیروت، دارالکتاب العرب، ۱۴۰۷هـ
- ✓ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **معجم مفردات الفاظ قرآن**، انتشارات مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۶

- ✓ رضا احمد، **معجم متن اللغة**، بيروت، دارمکتبه الحياه، ۱۳۸۰هـ
- ✓ صافي گلپايگاني، لطف الله، **استفتائات پزشکي**، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵هـ
- ✓ صانعي، يوسف، **رساله توضیح المسائل**، قم، مرکز انتشارات ميثم تمار حوزه علميه، چاپ سوم، ۱۳۷۷
- ✓ صبور اردوباري، احمد، ماده و حیات، تهران، الهام، چاپ دوم ۱۳۵۸
- ✓ صدرالدین شیرازي، محمد بن ابراهيم، **الحکمه المتعالیه في الأسفار العقلیه الاربعه**، قم، انتشارات مصطفوي، ۱۳۷۵
- ✓ طباطبائي، حکيم سيد محسن، **رساله توضیح المسائل**، بي تا، بي جا
- ✓ طباطبائي، سيد محمد حسين، **تفسیرالميزان**، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ۱۳۹۰هـ
- ✓ همو، **حیات پس از مرگ**، قم، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین، ۱۳۶۲
- ✓ طبرسي، احمد بن علي، **الاحتجاج**، بيروت، مؤسسه نعمان، بي تا
- ✓ طريحي، فخرالدین، **مجمع البحرين**، تهران، مکتبه المرتضويه، ۱۳۹۵هـ
- ✓ طوسي و حلي، **النهايه نکتها**، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۰۷هـ
- ✓ طوسي، محمد، **تهذيب**، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، بي تا
- ✓ فارابي، ابو نصر محمد بن طرخان، **آراء اهل المدينه الفاضله**، مصر، مطبعه نیل، بي تا
- ✓ فاضل لنکراني، محمد، **جامع المسائل**، قم، مطبوعاتي امير، چاپ ششم، ۱۳۷۹
- ✓ کليني، محمد بن يعقوب، **الکافي**، بيروت، دارالکتب، ۱۳۸۸هـ
- ✓ گودرزي، فرامرز، **پزشکي قانوني**، تهران، انتشارات اينشتن، ۱۳۷۷
- ✓ لاریجاني، باقر، **پيوند اعضا مباحث علمي اخلاقي حقوقي فقهي**، تهران، انتشارات براي فردا، ۱۳۸۲
- ✓ لاریجاني، باقر، **نگرشي جامع به پيوند اعضا**، تهران، بنياد امور بيماري هاي خاص، ۱۳۷۸
- ✓ مامقاني، عبدالله، **منهاج المتقين في فقه ائمه الحق و اليقين**، مؤسسه آل البيت ۱۴۴۱هـ
- ✓ مؤمن قمي، محمد، **پيوند اعضا**، فصلنامه فقه اهل بيت، سال نهم، ش ۳۴، تابستان ۱۳۸۲
- ✓ مجلسي، محمد باقر، **بحارالانوار**، بيروت، بي تا
- ✓ الموسوي الخميني، روح الله، **رساله توضیح المسائل**، تهران، انتشارات فرهنگ انقلاب اسلامي، چاپ ۱۲۸، ۱۳۶۵
- ✓ مکارم شیرازي، ناصر، **استفتائات جديد**، تنظيم از ابوالقاسم عليا نژاد، قم، انتشارات مدرسه امام علي ابن ابيطالب (ع)، ۱۳۸۰
- ✓ نظري توکلي، سعيد، **مقاله مرگ مغزي با حیات غيرمستقيم**، تهران، مقالات و بررسي ها، ۱۳۸۲
- ✓ نوري همداني، حسين، **رساله توضیح المسائل**، قم، چاپخانه دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴
- ✓ —، —، **مصاحبه با آيات عظام**، طب و تزکيه، تهران، ش ۸، ۱۳۷۲